

مبارزه‌ی مجارها

فردریک انگلس



ترجمه و انتشار: سازمان فدائیان (اقلیت)
سپتامبر ۲۰۰۶

مبارزه‌ی مجارها

فردریک انگلس

(روزنامه‌ی راینی نو، شماره ۱۹۴، تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۸۴۹)

شهر گُزن، ماه ژانویه.

در حالی که در ایتالیا اولین ضربه‌ی متقابل علیه ضد انقلاب تابستان و پائیز گذشته وارد می‌شود^۱، در سرزمین مجارها، آخرین مبارزه جهت سرکوب جنبشی که بلاواسطه از درون انقلاب فوریه به پا خاسته، به اوج خود می‌رسد. جنبش نوین ایتالیا پیش‌درآمد جنبش ۱۸۴۹، و جنگ علیه مجارها پس‌درآمد جنبش ۱۸۴۸ است. احتمالاً این پس‌درآمد به درام جدیدی تبدیل خواهد شد که پنهانی در حال تدارک است.

پس‌درآمد نیز مانند اولین صحنه‌های پی‌درپی تراژدی قهرمانانه‌ی انقلاب ۱۸۴۸، سقوط پاریس و وین، به نمایش درخواهد آمد و سپس اپیزودهای کمرمق‌تر و کم‌اهمیت‌تر. آخرین صحنه‌ی سال ۱۸۴۸ از طریق تروریسم به اولین صحنه‌ی سال ۱۸۴۹ پیوند می‌خورد. برای اولین بار در جنبش انقلابی ۱۸۴۸ و از سال ۱۷۹۳ تاکنون، ملتی در محاصره‌ی ابرقدرت ضدانقلابی به خود جرأت می‌دهد با شور انقلابی در برابر خشم بزدلانه‌ی ضد انقلاب، با *terreur blanche* در برابر *terreur rouge*، [ترور سرخ در برابر ترور سفید] مقابله کند. پس از مدت‌های مدید برای نخستین بار با شخصیتی حقیقتاً انقلابی مواجه می‌شویم، مردی که به خود جرأت می‌دهد به نام خلقش چالش نبردی مایوسانه را بپذیرد، مردی که برای ملتش تجسم دانتون^۲ و

کارنت^۳ در یک شخص است: لودویگ کُسوت^۴.

ابرقدرت مخوف است. کل اتریش و ۱۶ میلیون اسلاو ارتجاعی در خط مقدم، علیه ۴ میلیون مجار.

در مجارستانی که کسوت تسلیح کرده، سازمان داده و شور بخشیده، تمامی اقدامات اساسی سال پرصلابت ۱۷۹۳ را بار دیگر می‌یابیم: قیام توده‌ای، ساخت اسلحه، چاپ اسکناس، دادگاه‌های کوتاه برای مخالفان جنبش انقلابی، انقلاب مداوم. این تشکل انقلابی که بایستی با وجود خطر تباهی کامل، در عرض ۲۴ ساعت تکمیل می‌شد، در وین وجود نداشت، در غیر این صورت، ویندیشگرترت^۵ هرگز نمی‌توانست به آن جا وارد شود. در آینده خواهیم دید که آیا با وجود این سازمان انقلابی، او موفق می‌گردد وارد مجارستان شود یا خیر. نگاهی دقیق‌تر بیان‌داریم به این مبارزه و طرف‌های درگیر در آن.

حکومت سلطنتی اتریش، همچون شاهان فرانسه تا زمان لویی یازدهم^۶، از دل تلاش برای وحدت آلمان تحت یک حکومت واحد سلطنتی ظهور کرد. این تلاش به علت تعصب محلی حقیرانه‌ی آلمانی‌ها و اتریشی‌ها و به علت روح خرده تجاری خاندان هابسبورگ شکست خورد. هابسبورگ‌ها به جای تمام آلمان فقط آن سرزمین‌های جنوبی-آلمانی را به دست آوردند که در تعارض مستقیم با قبایل پراکنده‌ی اسلاو قرار داشتند یا سرزمین‌هایی را که در آن‌ها، قبایل اسیر اسلاو زیر یوغ سلطه مشترک اشراف فئودال آلمانی و بورژوازی آلمان بودند. در هر دو حالت آلمانی‌های این ایالت‌ها به حمایت خارجی نیاز داشتند. این حمایت از طریق ایجاد اتحادیه‌ای علیه اسلاوها و وحدت

۴ - Lazare-Nicolas-Marguerite Carnot، سیاستمدار و دانشمند (۱۸۲۳-۱۷۵۳).

۵ - Lajos Kossuth، نماینده‌ی سیاسی مهم جنبش آزادی‌بخش مجارها که در سال ۱۸۴۹ تبعید شد. او تا هنگام مرگش در سال ۱۸۹۴ در تورین فعالانه برای استقلال مجارستان مبارزه می‌کرد.

۶ - Windischgrätz، فلدمارشال اتریشی (۱۷۹۲-۱۸۶۲) که در سرکوب قیام ۱۸۴۸ در پراگ، قیام اکتبر در وین و مبارزه‌ی مجارها در سال ۱۸۴۹ دست داشت.

۷ - Ludwig XI، پادشاه فرانسه در سال‌های ۱۴۸۳-۱۴۶۱.

۱ - روزنامه‌ی ای که مارکس سردبیر آن بود و در سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ در شهر کلن آلمان منتشر می‌شد.

۲ - مراجعه کنید به مقاله‌ی جنبش انقلابی در ایتالیا، (Marx Engels Werke, Bd. 6)، 30. Nov. 1848, NRZ Nr. 156.

۳ - Georges Jacques Danton، (۱۷۹۴-۱۷۵۹)، وکیل و نماینده‌ی جمهوری‌خواهان که از رهبران انقلاب فرانسه بود و پس از پیروزی انقلاب به مخالفت با حکومت ترور روبسپیر پرداخته و در سال ۱۷۹۴ به همراه ۱۳ تن دیگر از هوادارانش توسط گیوتین اعدام شد.

شود. با تسخیر امپراتوری بیزانس توسط ترک‌ها این واقعه روی داد. ترک‌ها در ابتدا مجارستان و سپس وین را به خطر افکندند و به این ترتیب مجارستان سده‌های متوالی تحت سلطه‌ی دائم خاندان هابسبورگ قرار گرفت.

اما دشمن مشترک هر دو، به تدریج ضعیف شد. امپراتوری ترک قدرت خود را از دست داد و اسلاوها نیز توانایی خود را برای مقابله با مجارها و آلمانی‌ها. در عین حال بخشی از اشراف آلمانی و مجار ساکن در سرزمین‌های اسلاوی، ملیت اسلاو را پذیرفتند و به این ترتیب ملیت اسلاو نیز منافع خود را در حفظ سلطنتی یافت که از اشراف در برابر بورژوازی رشدیابنده آلمانی‌ها و مجارها حمایت کند. تضادهای ملی ناپدید شدند و خاندان هابسبورگ سیاست دیگری در پیش گرفت. همان سلطنت هابسبورگی که بر دوش بورژوازی تنگ‌نظر آلمان بر تخت سلطنت جلوس کرد، مصمم‌تر از هر حکومت سلطنتی دیگر، نمایندگی فئودال‌ها در مقابل بورژوازی را به عهده گرفت.

به همین دلیل اتریش در تجزیه لهستان شریک شد. بزرگترین اشراف گالیسی و فرماندهان ارتش، یعنی پتکی‌ها^{۱۶}، لوبمیرسک‌ها^{۱۷} و زارتیسک‌ها^{۱۸} لهستان را به اتریش فروختند و وفادارترین حامیان خاندان هابسبورگی گشتند که در مقابل، از مایملک آن‌ها در برابر اشراف کوچک و بورژوازی حمایت می‌کرد.

اما نفوذ و ثروت بورژوازی شهرها به طرز روزافزونی گسترش یافت و پیشرفت کشاورزی به همراه صنعت، جایگاه کشاورزان را در مقابل مالکین زمین تغییر داد. تهدید از سوی جنبش بورژوازی و دهقانان علیه اشراف همواره افزایش یافت. و از آن جایی که جنبش دهقانان، همه جا حامل تعصبات محلی و ملی است و ضرورتاً خصلت محلی و ملی دارد، به همراه این جنبش، مبارزات ملی دوباره ظهور کردند.

در چنین موقعیتی، مترنیخ اقدام کارساز خود را انجام داد. او به نفوذ اشراف، به جز نیرومندترین سران فئودال، در امور حکومتی

ایالت‌های مربوطه تحت حکومت هابسبورگی‌ها ممکن گشت.

به این ترتیب آلمان- اتریش پدید آمد. کافیست به دائرةالمعارفی مراجعه کرد، تا در مورد نقش مبارزه علیه اسلاوها در شکل‌گیری تاریخ حکومت سلطنتی اتریش، چگونگی از هم پاشیدگی و ایجاد مجدد آن اطلاعاتی به دست آورد که صحت این ادعا را ثابت کند.

مجارستان در مرز آلمان- اتریش قرار دارد. مجارها در مجارستان همان مبارزه‌ای را به پیش می‌بردند که آلمانی‌ها در آلمان- اتریش. آلمانی‌ها بین اسلاوهای بربر مناطق ارتزهرتگتومه^{۱۹} در اتریش و شتیرمارک^{۲۰} نفوذ کرده و مجارها نیز بین اسلاوهای بربر در کنار لیت‌ها^{۲۱}. همانطور که در جنوب و شمال، در بومن^{۲۲}، مرن^{۲۳}، کرنتن^{۲۴}، و کراین^{۲۵}، اشراف آلمانی بر قبایل اسلاو حکومت کرده، آنها را ژرمنی کرده و بدین طریق آنان را به درون جنبش اروپا کشانده بودند، در جنوب و شمال در کرواتی، سلوونی و سرزمین‌های کاریات^{۲۶}، اشراف مجار همین رابطه را با قبایل اسلاو داشتند. منافع هر دو مشترک بود؛ دشمنان هر دو، متحدان طبیعی یکدیگر بودند. اتحاد بین مجارها و آلمانی‌های اتریش یک ضرورت بود. واقعه‌ای بزرگ، حمله‌ای سنگین به هر دو لازم بود تا این پیمان ناگسستنی بسته

۸- Erzherzogtume، دوک‌نشین تحت حکومت امپراتوری مقدس روم. این دوک‌نشین که در اتریش قرار داشت، متعلق به شاهزادگان اتریشی بود که خود را ارتزهرتسوگ می‌نامیدند. از نظر حقوقی این زمین‌ها قابل تقسیم نبودند.

۹- Steiermark، در سال ۱۱۸۰ عنوان دوک‌نشین به این منطقه که در جنوب اتریش و در مرز اسلونی کنونی قرار دارد، اطلاق شد.

۱۰- Leitha، یکی از رودهای فرعی رود دُن که به طول ۱۸۰ کیلومتر در جنوب اتریش کنونی جریان دارد ولی تا سال ۱۹۲۱ مرز اتریش و مجارستان محسوب می‌شد.

۱۱- Böhmen، منطقه‌ای با قدمت تاریخی در اروپای میانی که دو سوم چکسلواکی کنونی را در بر می‌گیرد.

۱۲- Mähren، بخش شرقی چکسلواکی کنونی.
۱۳- Kärnten، منطقه‌ای که از بخش شرقی به تیروول شرقی و از سوی شمالی به اتریش و جنوبی به ایتالیا و اسلونی ختم می‌شود.

۱۴- Krain، منطقه‌ای در اسلونی که بیشترین بخش آن را دربر می‌گیرد.

۱۵- سرزمین‌هایی که سلسله جبال کاریات در آن‌ها کشیده شده است، شامل: جنوب اتریش، چک، اسلواک، اوکراین، لهستان، رومانی و مجارستان.

۱۶- Potockis

۱۷- Lubomirskis

۱۸- Czartoryskis

رومانیایی‌ها و ساکسن‌های زمین بورگی^{۲۱} که جانب ضد انقلاب را گرفتند.

علت جدایی این ملت‌ها چیست و بر چه بنیانی قرار دارد؟

سراسر تاریخ این قبایل، تاریخ انشقاق می‌باشد؛ تاریخی که تعیین کننده‌ی هستی یا نیستی این ملت‌های کوچک و بزرگ بوده است.

تاریخ گذشته اتریش تا به امروز گواه این است و سال ۱۸۴۸ آن را تأیید می‌کند. در میان تمامی ملت‌های کوچک و بزرگ در اتریش تنها سه ملت حاملین پیشرفت بوده‌اند و فعالانه نقشی تاریخی به عهده گرفته‌اند و هنوز نیز قادر به حیات هستند: آلمانی‌ها، لهستانی‌ها و مجارها. از این رو، اکنون انقلابی هستند.

سایر قبایل و خلق‌های بزرگ و کوچک در حضور این توفان انقلابی جهانی محکوم به فنا هستند. از این رو، اکنون ضد انقلابی محسوب می‌شوند.

در مورد لهستانی‌ها، رجوع کنید به مقاله‌ی "بحث درباره مسئله لهستان در فرانکفورت". جهت مهار روح انقلابی لهستان، مترنیخ به روتن‌ها متوسل شد که کمی از لحاظ لهجه و به ویژه تعلق به مذهب ارتدوکسی یونانی، با لهستانی‌ها تفاوت دارند. روتنی‌ها از دیرباز به لهستان تعلق داشتند، و تازه توسط مترنیخ مطلع شده‌اند که توسط لهستانی‌ها سرکوب می‌شوند. گویی در لهستان قدیم، خود لهستانی‌ها به اندازه روتن‌ها سرکوب نمی‌شدند، گویی تحت سلطه اتریش، مترنیخ سرکوبگر مشترک آن‌ها نمی‌بوده است.

تا این اندازه در مورد لهستانی‌ها و روتنی‌ها که به علت موقعیت تاریخی و جغرافیایی‌شان با اتریش اصلی، که ناگزیریم قبل از روشن نمودن اغتشاش خلق‌های دیگر اول به آن بپردازیم، تمایز فراوانی دارند.

از پیش بایستی به این نکته توجه داشته باشیم که متحد شدن لهستانی‌ها با آلمانی‌ها و مجارها، یعنی دشمنان سابقشان، علیه پان اسلاویست‌های ضد انقلاب، نشانگر آگاهی سیاسی و بینش انقلابی آنان است. لهستانی‌ها، خلق اسلاوی هستند که آزادی را به اسلاویسم ترجیح می‌دهند

خاتمه داد. او با جلب حمایت نیرومندترین اشراف مالی، از بورژوازی سلب قدرت کرد - در واقع چاره‌ای هم جز این نداشت، شرایط مالی این امر را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت و به این ترتیب با تکیه بر اشراف مالی و فتودال‌های بزرگ، و نیز بوروکراسی و ارتش، کامل‌تر از تمامی رقیبانش، به شکل ایده‌آل حکومت سلطنتی مطلقه دست یافت. او بورژوازی و دهقانان هر ملت را با هراس از اشراف همان ملت و دهقانان ملت دیگر، و اشراف هر ملت را با هراس از بورژوازی و دهقانان همان ملت تحت کنترل نگاه می‌داشت. منافع مختلف طبقاتی، تعصبات ملی و پیشداوری‌های محلی، با پیچیدگی خود، نیروهای مختلف را کاملاً مهار می‌کردند و به مترنیخ پیر حيله‌گر حداکثر آزادی مانور را می‌دادند. کشتار گالیسی^{۱۹} که در زمان جنبش دمکراتیک لهستان و به نفع دهقانان آغاز شد و مترنیخ آن را توسط دهقانان روتنی^{۲۰} که خود تحت تأثیر ارتجاع مذهبی و ملی بودند، درهم شکست، نشانگر موفقیت او در تحریک ملتی علیه ملتی دیگر است.

سال ۱۸۴۸ نخست، مخوف‌ترین اغتشاشات را برای اتریش به همراه آورد، زیرا قبایل مختلفی که تاکنون توسط مترنیخ یکدیگر را به اطاعت و بندگی وامی‌داشتند، برای دوران کوتاهی آزاد شدند. آلمانی‌ها، مجارها، چک‌ها، لهستانی‌ها، مرن‌ها، اسلواکی‌ها، کرووات‌ها، روتن‌ها، رومانی‌ها، ایلوری‌ها و صرب‌ها با یکدیگر درگیر شدند، آن هم در زمانی که در درون هر یک از این ملیت‌ها طبقات مختلف با یکدیگر مبارزه می‌کردند. اما به زودی نظم برقرار شد. طرف‌های درگیر به دو اردوگاه بزرگ تقسیم شدند؛ یک طرف، آلمانی‌ها، لهستانی‌ها و مجارها که جانب انقلاب را گرفتند، و طرف دیگر، به جز لهستانی‌ها، تمام اسلاوها،

۱۹ - در فوریه‌ی سال ۱۸۴۶ در مناطق مختلف لهستان قیامی برای آزادی ملی لهستان شکل گرفت. در کراکاو قیام‌کنندگان به پیروزی دست یافتند. همزمان، قیامی دهقانی در گالیس نیز آغاز شد. ادارات دولت اتریش از نفرت دهقانان اوکرائینی علیه لهستانی‌ها سوءاستفاده کرده و آنان را علیه آزادی‌خواهان لهستانی شوراند. پس از شکست قیام در کراکاو، جنبش دهقانی در گالیس نیز به طرز بیرحمانه‌ای سرکوب شد.

۲۰ - Ruthen، جمعیتی که به اسلاوهای شرقی تعلق دارند و ساکن اوکراین و کوه‌های کارپات در رومانی هستند.

۲۱ - Siebenbürgische Sachsen، منطقه‌ای با قدمت تاریخی که اکنون در کشور رومانی قرار دارد.

جنگ دهقانی ملی چک‌ها بود که تحت لوای مذهب علیه اشراف آلمانی و تفوق امپراتوری آلمان انجام شد. از آن زمان تاکنون چک‌ها تحت یوغ امپراتوری آلمان قرار دارند.

در مقابل، پیروزمندان جنگ، یعنی آلمانی‌ها و مجارها تاریخ‌سازان منطقه‌ی دانوب شدند. بدون کمک آلمانی‌ها و به ویژه مجارها، اسلاوهای جنوبی تُرک شده بودند، همان‌گونه که بخشی از آنان از جمله بوسنی‌ها، تُرک و مسلمان شدند. در مقابل این خدمت، حتی اگر اسلاوها ملیت خود را با ملیت آلمانی یا مجاری عوض می‌کردند، بهای گرانی نپرداخته بودند.

هجوم ترک‌ها در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ را می‌توان با یورش اعراب در قرن هشتم مقایسه کرد. پیروزی کارل مارتنز در پای دیوارهای وین و در خاک مجارها بارها و بارها تکرار شد. در این جا نیز همچون در پوئی‌تیرز^{۲۷} و طی هجوم مغول‌ها در والشتات^{۲۸}، یک بار دیگر تمام تکامل تاریخی اروپا به خطر افتاده بود. و زمانی که موضوع نجات این تکامل در میان است، چند ملیت نظیر اسلاوهای اتریش، که مدت‌ها پیش تجزیه و ناتوان شده بودند، و خود نیاز به نجات داشتند، چه اهمیتی داشتند؟

شرایط درونی نیز همانند جلوه‌ی برونی آن بود. طبقه‌ی محرک و حامل جنبش، یعنی بورژوازی، همه جا آلمانی یا مجاری بود. اسلاوها به دشواری می‌توانستند بورژوازی ملی را رشد دهند و اسلاوهای جنوبی نیز تنها در موارد خاصی این امکان را داشتند. همراه با بورژوازی، قدرت صنعتی و سرمایه در دستان آلمانی‌ها و مجارها بود، فرهنگ آلمانی پیشرفت کرد و اسلاوها، حتی کروات‌ها، نیز تحت سلطه‌ی فکری آلمان قرار گرفتند. در مجارستان که مجارها به همراه آلمانی‌ها رهبری فکری و تجاری را بر عهده داشتند نیز همین روی داد، فقط دیرتر و در نتیجه

و تنها بر مبنای همین واقعیت نیروی حیات خود را ثابت کرده و از این طریق آینده‌ی خود را تضمین می‌کنند.

اکنون می‌رسیم به اتریش اصلی. در اوایل قرون وسطا، در اتریش، جنوب زودت^{۲۲} و کارپات، بخش شمالی الب تال^{۲۳} و نواحی میانی منطقه‌ی دانوب، مناطقی بودند که تنها اسلاوها در آن سکونت داشتند. اسلاوها بر مبنای زبان و سنت به همان قبیله‌های اسلاوهای ترکیه، صرب‌ها، بوسنی‌ها، بلغارها، ترازیس‌ها^{۲۴} و مقدونی‌ها تعلق دارند؛ آن‌ها، برخلاف لهستانی‌ها و روس‌ها، اسلاوهای جنوبی نامیده می‌شوند. به غیر از این قبایل اسلاو خویشاوند، در منطقه‌ی وسیعی از کناره‌ی دریای سیاه تا جنگل بوهم و آلپ (منطقه‌ی تیرول)، تعدادی یونانی در جنوب بالکان، و والاخ‌های رومانیایی زبان پراکنده‌ای در منطقه دن سفلی سکنا داشتند.

آلمانی‌ها از سمت غرب و مجارها از ناحیه‌ی شرق در میان این توده‌ی متراکم اسلاوها نفوذ کردند. آلمانی‌ها بخش غربی بوهم را تصرف کرده و در دو سوی رود دانوب تا آن سوی لیت‌ها پیش رفتند. اتریش بخشی از مرن را اشغال کرد و به این ترتیب بخش وسیعی از شتاین مارک، ژرمنی شد و چک و مرن از کرنتن جدا شدند. همچنین زین‌بورگ و ناحیه‌ی مرکزی مجارستان تا مرز آلمان کاملاً از اسلاوها پاک شد و به اشغال مجارها درآمد که سپس اسلاواک‌ها و بعضی از نواحی روتنی (در شمال) را از صرب‌ها، کروات‌ها و اسلونی‌ها جدا کرده و تمامی این خلق‌ها را به انقیاد درآوردند. سرانجام، ترک‌ها به پیروی از سرمشق بیزانس، اسلاوهای جنوب رود دانوب و ساو^{۲۵} را تحت یوغ خود درآوردند و نقش تاریخی اسلاوهای جنوبی برای همیشه به پایان رسید.

آخرین تلاش اسلاوهای جنوبی، برای ایفای نقشی مستقل در تاریخ، جنگ هوسیتن‌ها^{۲۶}،

۲۲ - Sudeten، منطقه‌ی کوهستانی شمال چکسلواکی.

۲۳ - Elbtal، دره‌هایی که رود الب از میان آنان می‌گذرد.

۲۴ - Thrazische Slawen

۲۵ - Save

۲۶ - Hussitenkrieg، جنگ‌های مذهبی بین کلیسای کاتولیک تحت حمایت پادشاهان با طرفداران هوس که کشیشی چک و رفرمیست بود. این جنگ‌ها در قرن پانزدهم

آغاز گشت و تا قرن هفدهم ادامه داشت. سرانجام در سال ۱۹۲۰ برای اولین بار در کشور چکسلواکی کلیسای هوسیت‌ها رسماً بنیان نهاده شد.

۲۷ - Poitiers، منطقه‌ای در مرکز فرانسه که در آن در سال ۷۳۲ جنگ سختی بین فرانک‌ها و عرب‌ها درگرفت و جلوی پیشروی عرب‌ها در اروپا گرفته شد.

۲۸ - Wahlstatt، منطقه‌ای در لهستان کنونی که در آن در سال ۱۲۴۱، جنگ سختی بین ارتش لهستانی‌ها و آلمانی‌ها با مغول‌ها درگرفت.

منطقه‌ای است که کوه‌های ارتزگ و کاریات تا دریای سیاه، اژه و دریای آدریاتیک را در بر می‌گیرد و غیر از زبان آلمانی، ایتالیایی، مجاری، والاخی، ترکی، یونانی، آلبانی، یک دوجین زبان‌ها و لهجه‌های اصلی دیگر اسلاوی را نیز شامل می‌شود. قرار است این مجموعه را، نه عناصری که تاکنون اتریش را به هم پیوند داده و تکامل بخشیده، بلکه صفت مجرد اسلاوی و به اصطلاح، زبان اسلاوی که به هر حال وجه مشترک اکثریت ساکنین است، در کنار یکدیگر نگاه دارد. اما به جز در اذهان تعدادی ایدئولوگ، به جز در تصورات آقایان پالاسکی^{۳۰}، گای^{۳۱} و شرکاء و تا حدی نیز در دعا‌های جمعی کلیسای روسی که دیگر هیچ اسلاوی هم آن را نمی‌فهمد، این "زبان اسلاو" در کجا وجود دارد؟ در واقع این خلق‌ها در مراحل مختلفی از تمدن قرار دارند؛ از بومنی‌ها که (از طریق آلمانی‌ها) در صنعت و علوم مدرن به درجه‌ی نسبتاً بالایی دست یافته‌اند، تا درجات پایین‌تر که شامل عشایر بربر، کروات‌ها و بلغارها می‌شود. در واقع تمام این ملت‌ها منافع کاملاً متضادی دارند. در واقعیت، زبان اسلاوی این ده تا دوازده ملت، تشکیل شده است از همین تعداد لهجه‌ی غیر قابل فهم برای یکدیگر، که می‌توان آن‌ها را به چند ریشه‌ی اصلی مختلف (چک، ایلوری، صربی و بلغاری) تقییل داد، که به علت قصور کامل ادبی و بی‌فرهنگی اکثریت این خلق‌ها، به گویش‌های صرفی تبدیل شده اند و به جز چند استثنا، همواره یک زبان غیر اسلاو بیگانه، به عنوان زبان نوشتاری بر فراز خود داشته‌اند. پس وحدت پان اسلاویسم تنها یک وهم محض است یا شاید هم تازیانه‌ی روسی.

و کدام ملت‌ها باید بر تارک این امپراتوری بزرگ اسلاو قرار گیرند؟ همان ملت‌هایی که هزاران سال است منفرق و پراکنده‌اند، آن ملت‌هایی که عناصر قابل حیات و توسعه‌شان

محدودتر. آلمانی‌های مجاری، گرچه زبان آلمانی را حفظ کردند، اما از نظر خلق و خو، کاراکتر و رسوم، مجارهای راستین شدند. تنها مجتمع‌های دهقانی نوپا، یهودی‌ها و ساکسن‌های زبین بورگ استثنا بودند و بر حفظ یک ملیت احمقانه در میانه‌ی یک کشور بیگانه پافشاری می‌کردند.

و اگر مجارها در سیر تمدن قدری از آلمانی‌ها و اتریش عقب بودند، اخیراً با فعالیت سیاسی خود، این عقب‌ماندگی را به طرز درخشانی جبران کردند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ در مجارستان حیات سیاسی بیش از هر نقطه‌ی آلمان وجود داشته و از اشکال فئودالی قانون اساسی قدیمی مجار بیش از اشکال مدرن مشروطه‌های جنوب آلمان به نفع دموکراسی بهره‌برداری شده است. و چه کسانی در رأس این جنبش قرار داشتند؟ مجارها. چه کسانی ارتجاع اتریش را حمایت کردند؟ کروات‌ها و اسلونی‌ها.

در مقابله با جنبش مجارها و همانند جنبش بیداری سیاسی در آلمان، اسلاوهای اتریشی اتحاد ویژه‌ای را بنا کردند: پان اسلاویسم.

پان اسلاویسم در روسیه یا در لهستان پدید نیامد، بلکه در پراگ و در آگرا^{۲۹} پان اسلاویسم به معنای اتحاد بین تمام ملت‌های کوچک و بزرگ اسلاو در اتریش و در درجه بعد در ترکیه جهت مبارزه علیه آلمانی‌های اتریشی، مجارها و احتمالاً ترک‌ها است. البته ترک‌ها در این جا، تنها به طور اتفاقی مطرح شده‌اند و به دلیل این که ملتی هستند در حال زوال کامل، لزومی به پرداختن به آن‌ها نیست. پان اسلاویسم بر اساس گرایش بنیانی خود، در تقابل با عناصر انقلابی اتریش قرار داشته و در نتیجه از همان آغاز ارتجاعی بوده است.

پان اسلاویسم فوراً این تمایل ارتجاعی را از طریق دو خیانت ثابت کرد: تنها ملت اسلاو را که تاکنون انقلابی بوده است، یعنی لهستانی‌ها را قربانی تعصبات تنگ‌نظرانه و حقیرانه‌ی ملی خود کرد، و خود و لهستان را به تزارهای روسی فروخت.

هدف مستقیم پان اسلاویسم برقراری یک امپراتوری اسلاو تحت سیطره روسیه در

۳۰ - Palacky، تاریخ‌دان و سیاستمدار چک. او در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم در جنبش ملی چک فعال بود و در مقام رئیس کنگره‌ی اسلاوها نام‌های به مجمع ملی فرانکفورت می‌نویسد و در آن ذکر می‌کند که منطقه‌ی اسلاوی بومن به امپراتوری آلمان تعلق ندارد. او بعدها یکی از طرفداران چک‌خاندان سلطنتی به شمار می‌آمد.

۳۱ - Gaj، او در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم قصد داشت اسلاوی زبان‌ها را تحت یک رهبری سیاسی متحد کند.

برتون‌ها^{۳۴} در فرانسه، حامیان سلسله بوربون‌ها از سال ۱۷۹۲ تا ۱۸۰۰، و باسک‌ها در اسپانیا، حامیان دن کارلوس،^{۳۵} چنین‌اند. در اتریش نیز، اسلاوهای جنوبی پان اسلاویست، چیزی جز زائده‌های باقی مانده خلق‌ها، حاصل یک دوران هزار ساله بسیار مغشوش تکامل، نیستند. طبیعی‌ترین امر در دنیا است که این زائده‌ها که خود نیز بسیار مغشوش می‌باشند، جهت جنبش اروپایی را از شرق به غرب و نه از غرب به شرق ببینند تا از نظر آنان این جنبش از طریق پیوند با شلاق روسی وسیله‌رهایی آنان گردد. بنابر این اسلاوهای جنوبی کاراکتر ارتجاعی خود را قبل از ۱۸۴۸ به روشنی بیان کرده بودند؛ سال ۱۸۴۸ سال آشکار شدن این ارتجاع بود.

به هنگام توفان فوریه چه کسانی انقلاب اتریش را بر پا کردند؟ وین یا پراگ؟ بوداپست یا آگرام؟ آلمانی‌ها و مجارها یا اسلاوها؟ حقیقت این است که در بین روشنفکران اسلاوهای جنوبی حزب کوچک دموکراتی وجود داشت که در عین تمایل به حفظ ملیت خود، می‌خواست آن را به خدمت آزادی درآورد. این توهّم که توانست در میان دمکرات‌های اروپای غربی طرفدارانی بیابد و تا هنگام شرکت دمکرات‌های اسلاو در مبارزه علیه دشمن مشترک کاملاً موجه بود - در اثر بمباران پراگ از بین رفت. از این واقعه به بعد تمامی قبایل اسلاو جنوبی، به پیروی از کروات‌ها، خود را در اختیار ارتجاع اتریش قرار دادند. آن رهبران جنبش اسلاوهای جنوبی که درباره برابری ملت‌ها، درباره اتریش دمکرات و غیره مزخرف می‌گویند، یا خیال‌پردازان احمق هستند، مانند بسیاری از روزنامه‌نگاران، یا ردیلانی همچون یلاخچ.^{۳۶} وعده‌های دموکراتیک آن‌ها بیش از وعده‌های ضد انقلابیون رسمی اتریشی ارزش ندارد. در عمل، احیای ملیت اسلاو جنوبی مصادف است

را دیگران، خلق‌های غیر اسلاو، بر آن‌ها تحمیل کرده‌اند، آن ملت‌هایی که ارتش‌های ظفرمند خلق‌های غیر اسلاو آن‌ها را از سقوط به بربریسم ترکی رهانیده‌اند، قبایل کوچک، ناتوان، پراکنده و محروم از قدرت ملی، با جمعیتی که به دومیلیون نفر نیز نمی‌رسند! این‌ها به قدری ضعیف شده‌اند که برای نمونه قبیله‌ی بلغارها که در قرون وسطا قوی‌ترین و خوف‌انگیزترین آن‌ها بود، اکنون در ترکیه تنها به نرمش و ضعف شهره‌اند و می‌کوشند، "مسیحیان خوب" نامیده شوند! کجاست قبیله‌ای، حتا چک‌ها و صرب‌ها، که صاحب سنتی ملی تاریخی باشد، سنتی که در میان خلق حیات داشته باشد و از مبارزات کوچک محلی فراتر رود؟

سده‌های هشتم و نهم، که اسلاوهای جنوبی هنوز کل مجارستان و اتریش را در اختیار داشتند و خطری برای بیزانسی‌ها محسوب می‌شدند، اوج پان اسلاویسم بود. اگر آن زمان نمی‌توانستند در برابر یورش آلمان و مجار مقاومت کنند، اگر حتا زمانی که دو دشمن، یعنی مجارها و آلمانی‌ها، در حال دریدن یکدیگر بودند، نمی‌توانستند به استقلال دست یابند و یک دولت پایدار تشکیل دهند، حال چگونه می‌خواهند پس از هزار سال انقیاد و از دست دادن محتوای ملی خود بدان دست یابند؟ هیچ کشوری در اروپا نیست که در گوشه‌ای از خود، یک یا چندین ویرانه از خلق‌ها بر جای نگذاشته باشد، بازماندگانی از ساکنان پیشین که سرکوب شده و در اسارت ملتی نگاه داشته شده‌اند که بعدها حامل اصلی تکامل تاریخی گشته است. این پس‌مانده‌های تاریخی یا به قول هگل، "ملت‌های لگد شده در زیر پای تاریخ"، همواره به حاملین ارتجاعی ضد انقلاب تبدیل شده‌اند و تا زمان محو کامل یا از دست دادن محتوای ملی خود همین باقی خواهند ماند و درست به اندازه‌ی تمامیت هستی خود اعتراضی هستند به انقلاب بزرگ تاریخی. گال‌ها^{۳۲} در اسکاتلند، حامیان سلسله استوارت‌ها^{۳۳} از سال ۱۶۴۰ تا ۱۷۴۵،

۳۴ - Bretonen ، خلقی در فرانسه که به زبان کلتی صحبت می‌کنند و در سال ۱۵۰۰ از انگلیس مهاجرت کردند.

۳۵ - Don Carlos، پسر فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در قرن شانزدهم.

۳۶ - Jellachich

۳۲ - Gälén

۳۳ - Stuarts، خاندان سلطنتی که از سال ۱۳۷۱ بر اسکاتلند و از ۱۶۰۳ بر انگلستان حکومت می‌کرد.

زیبنبورگ هم نمی‌شود. از پیرس بورگ^{۳۸}، شمال دانوب و تیس، تا پشت کوه‌های کارپات، میلیون‌ها اسلواکی و تعدادی روتن زندگی می‌کنند. در ناحیه‌ی جنوبی بین ساو، دانوب و رود دراو^{۳۹}، کروات‌ها و اسلونی‌ها و در قسمت شرق در امتداد دانوب یک مستعمره صربی با بیش از نیم میلیون سکنه وجود دارد. این دو خط اسلاونشین از طریق والاخ‌ها و ساکسن‌های زیبنبورگ به هم متصل می‌شوند. بنابر این مجارها از سه طرف در محاصره‌ی دشمنان طبیعی خود قرار دارند. اسلواک‌ها، که گذرگاه‌های کوهستانی را در اختیار دارند، در صورتی که کمتر بی‌تفاوت باشند، دشمنان خطرناکی خواهند بود.

به این ترتیب، مجارها از سوی شمال بایستی تنها در مقابل حملات ارتش‌های گالیسی و مرن مقاومت کنند. در شرق اما توده‌های رومانیایی و ساکسونی شورش کرده و به ستون‌های ارتش اتریش پیوستند. موقعیت آنان از همه بهتر است، بخشی به دلیل طبیعت کوهستانی منطقه و بخشی به این علت که اکثر شهرها و استحکامات را در اختیار دارند.

سرانجام در جنوب صرب‌های بانات^{۴۰} هستند که از سوی مهاجران آلمانی، والاخن و همچنین ارتش اتریش حمایت می‌شوند و در پناه سرزمینی پوشیده از باتلاق‌های وسیع از آلی بونا^{۴۱} و تقریباً غیر قابل نفوذ قرار دارند.

کروات‌ها از طریق دانوب و دراو پوشش یافته‌اند و از آنجایی که ارتش قدرتمند اتریش با تمام امکانات امدادی در اختیار آنان قرار دارد، قبل از اکتبر در سرزمین‌های مجار پیشروی کرده و اکنون خطوط دفاعی در دراوای سفلی را به راحتی حفظ می‌کند.

و از طرف چهارم، بالاخره، از سوی اتریش، اکنون ویندیشگرترز و یلاخیچ در ستون‌های نظامی منسجم به پیش می‌روند. مجارها از سوی ابرقدرتی عظیم در حلقه‌ی محاصره قرار گرفته‌اند.

با خمشی خونین علیه انقلاب مجاری و اتریشی؛ اولین خدمت خالصانه به تزارهای روسی.

کاماریلای^{۳۷} اتریش به جز از سوی اشراف بزرگ، بوروکرات‌ها و ارتش، تنها از جانب اسلاوها حمایت شد. اسلاوها در سقوط ایتالیا نقشی تعیین‌کننده ایفا کردند. آنان به وین هجوم بردند و این اسلاوها هستند که اکنون از هر سوی به مجارها حمله‌ور شده‌اند. اسلاوهای چک تحت رهبری سیاسی پالاسکی و کروات‌ها تحت رهبری نظامی یلاخیچ قرار دارند.

این هم قدردانی آن‌هاست از حمایت مطبوعات دمکرات آلمانی از دمکرات‌های چک در ماه یونی، هنگامی که اسلاوها توسط ویندیشگرترز، قهرمان امروزین آن‌ها، سرکوب می‌شدند.

جمع بندی:

در اتریش، صرفنظر از لهستان و ایتالیا، آلمانی‌ها و مجارها هستند که در سال ۱۸۴۸، همانند هزار سال گذشته، نقش آفرینی تاریخی را به عهده گرفته‌اند. آنان نماینده انقلاب هستند.

اسلاوهای جنوبی، که هزار سال است توسط آلمانی‌ها و مجاری‌ها یدک کشیده می‌شوند، در سال ۱۸۴۸ تنها از آن رو به پا خاستند که به استقلال ملی دست یابند تا از این طریق همزمان انقلاب آلمانی- مجاری را سرکوب کنند. آنان نمایندگان ضد/انقلاب هستند. دو ملت ساکسون‌ها و رومانیایی‌های منطقه‌ی زیبنبورگ هم که مدت‌ها پیش رو به انحطاط گذاشته اند و تمام قدرت عمل تاریخی خود را از دست داده‌اند، به آن‌ها پیوستند.

خاندان هابسبورگ که قدرتش بر مبنای وحدت آلمانی‌ها و مجارها در مبارزه علیه اسلاوهای جنوبی قرار داشت، اکنون از طریق اتحاد با اسلاوهای جنوبی در مبارزه علیه آلمانی‌ها و مجارها، پایان حیات‌اش را اعلام می‌کند.

این جنبه‌ی سیاسی مسئله است. اکنون بپردازیم به جنبه‌ی نظامی.

منطقه‌ای که تنها مجارها در آن سکونت دارند، حتا شامل یک سوم از کل مجارستان و

۳۸ - Pressburg، پایتخت اسلواکی

۳۹ - Drau، یکی از رودهای فرعی دن که از اتریش، ایتالیا، اسلونی، کروات و مجارستان می‌گذرد.

۴۰ - Banats، منطقه ای در صربستان، رومانی و مجارستان.

۴۱ - Alibuna

۳۷ - Kamarilla، کمیته مشاوران خصوصی رئوس حکومت که به طور رسمی به هیچ ارگانی وابسته نبود و بدون داشتن اختیارات و یا مسئولیت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نفوذ داشت.

فرماسیون بسته به جایی نخواهد رسید؛ و به گروه‌های پراکنده تبدیل خواهد شد و به این ترتیب شکست خواهد خورد. سنگینی ارتش اتریش، آن را تحویل اسواران چابک مجار خواهد داد و حتی در صورتی که در جایی به پیروزی دست یابد و مجارها را شکست دهد، قادر به تعقیب آنان نخواهد بود. و هر سرباز ارتش امپراتوری در هر دهقان و هر چوپان، دشمنی مهلک خواهد یافت. جنگ در این دشت‌ها، همچون جنگ در الجزیره است و ارتش دست و پا چلفتی اتریش سال‌ها نیاز خواهد داشت تا بدان خاتمه دهد. و اگر مجارها تنها چند ماه مقاومت کنند، نجات خواهند یافت.

موقعیت مجارها به آن بدی نیست که مزدوران سیاه و زرد^{۴۶} می‌کوشند به ما بیاورانند. مجارها هنوز شکست نخورده‌اند. اما اگر شکستی موقتی بخورند، همچون آخرین قهرمانان انقلاب ۱۸۴۸، با افتخار شکست خواهند خورد. سپس در یک چشم بر هم زدن اسلواهای ضد انقلاب با تمامی بربریت‌شان، سلطنت اتریش را محاصره می‌کنند و کاماریلا متحدانش را خواهد شناخت. اما با اولین قیام پیروزمندانه پرولتاریای فرانسه، که لویی ناپلئون^{۴۷} با تمام قوا در حال توطئه بر علیه آن است، آلمانی‌ها و مجارهای اتریش آزاد خواهند شد و انتقامی خونین از بربرهای اسلاو خواهند گرفت. جنگ عمومی که به راه خواهد افتاد، این اتحاد را گسسته و تمامی این ملت‌های کوتاه‌فکر حقیر و حتی نام‌شان، را محو خواهد کرد.

چنین جنگی که ابعاد جهانی خواهد یافت، نه تنها طبقات ارتجاعی و سلسله‌های سلطنتی، بلکه تمام خلق‌های ارتجاعی را از چهره‌ی زمین محو خواهد کرد. و این، نیز، گامی به پیش است.

ترجمه و انتشار: سازمان فدائیان (اقلیت)

سپتامبر ۲۰۰۶

این مبارزه، مبارزه علیه فرانسه در سال‌های ۱۷۹۳ را به یاد می‌آورد، اما با این تفاوت که مناطق کم جمعیت و نیمه متمدن سرزمین مجارها به هیچ وجه نمی‌توانند از امکاناتی بهره‌برند که در آن زمان در اختیار جمهوری فرانسه قرار داشت.

اسلحه‌ها و فشنگ‌هایی که در مجارستان ساخته می‌شوند، ضرورتاً کیفیت بسیار بدی دارند؛ به ویژه، تولید سریع تجهیزات نظامی غیرممکن است. این سرزمین از فرانسه بسیار کوچک‌تر است و به همین جهت از دست دادن هر بخش از آن زیان بزرگی محسوب می‌شود. بنابر این مجارها چاره‌ای ندارند جز داشتن شور انقلابی، شجاعت و سازمان سریع و پرتحرکی که کسوت می‌تواند به آنان بدهد.

"اگر به نیروهای امپراتوری در لیت‌ها ضربه وارد نکنیم، این ضربه را در رابنیتز^{۴۸} وارد خواهیم کرد. اگر در رابنیتز این کار را نکنیم در پست^{۴۹} حمله می‌کنیم. اگر در پست نتوانیم، در تیس^{۵۰}. ما به هر حال ضربه را وارد خواهیم کرد."^{۵۱}

این سخنان را گسوت گفت و تمام توانش را به کار می‌گیرد تا به بدان عمل کند.

حتی با سقوط بوداپست، مجارها هنوز دشت مجاری بزرگ سفلی را در اختیار دارند، منطقه‌ای که برای جنگ چریکی واحدهای اسواران بسیار مناسب است و در میان باتلاق‌ها، مناطق تقریباً غیر قابل تسخیر متعددی عرضه می‌کند که مجارها می‌توانند در آن‌ها سنگر بگیرند. و مجارها که تقریباً همگی سوارکار هستند، تمام صفات لازمی پیشبرد چنین جنگی را دارند. در صورتی که ارتش سلطنتی جرأت کند به این منطقه بی‌آب و علف وارد شود، ناچار می‌گردد تمام توشه خود را از گالیسی و اتریش به همراه ببرد، زیرا در آن جا چیزی، مطلقاً هیچ چیزی، نخواهد یافت و معلوم نیست چگونه دوام خواهد آورد. با

۴۲ - Rabniz

۴۳ - Pesth، یکی از سه شهری که از مجموع آن‌ها در سال ۱۸۷۳ بوداپست تشکیل شد.

۴۴ - Theiß، بزرگترین رود فرعی دن. این رود در کشورهای مجارستان، رومانی و اوکراین جاری است.

۴۵ - از سخنرانی کسوت در پارلمان مجارستان در ۹ نوامبر ۱۸۴۸.

۴۶ - رنگ پرچم اتریش.

۴۷ - Louis Napoleon، چارلز لویی ناپلئون بناپارت (ناپلئون سوم). او در سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ رئیس جمهور و از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ پادشاه فرانسه بود.